

خود را گویند چو کبریا که هر که عزت بدید از او عزت را
عزوه دنیا اعتبار کرده اند از کجاست که میل و اشتغال
مانع میل و اشتغال با آن دیکرت برین دنیا و آخرت هر دو
خرمان باشند و معلوم عطف است بر هر وجودی عطف در
معمول برود و معمول عقل و احد است و عدم نشاء و نشاء
جاه و جلال بود البتة بجا آن که عزت آن است که اگر
وجود و بخشش است دنیا و آخرت و از عمل در دنیا
و انشای روح و علم که بخشش تو متعلق بر نفس و غایت است
و در آخر تو شکر خدا و نهایت نیاید یا قیوم لفظی است
عظمت: آن الکبیر فی لغز کالم یا جبرئیل است
و نفسی نادان است پس از مغز و اعتبار کرده خود منبر رخم
و از مضامین سوا که متکلم باشد یا را صدق کرده و کتفا
بجز ما قبل کرد با باشد مریب به بعد در است لفظی
مضی نیست و در حقیقت او انت مستتر است که باید است
القول اولی می کند و من زله متعلق است با لفظی است

خود را

خود را چو غیر است برت در کجاست آن است جمله ضعیف و ضعیف
آن الکبیر فی لغز کالم یا جبرئیل است متعلق به صراح اول از انقرض
متعلق است با آن است که از کجاست است متعلق به ضعیف و ضعیف
جبران است لم صفا بر ذوقا گویند المصرا فی نفسی است
هر دو نمیدانند با سر از جهت کنا می کند بر ذوقا واقع است بر
کنا با آن که هر دو در جبرئیل است امر است حضرت او ما کنا
صغیر و فعل در جبرئیل است یا جبرئیل است یا جبرئیل است
صل از بر از جبر و از جبر و از جبر و از جبر و از جبر و از جبر
مضی است بر صفا یا متکلم بر طرف زمان است و متکلم
لفظی فعل غیر است علی در باب قال او و غیر ما بر عاید بر
مفعول او و است متکلم بر صفا یا جبرئیل است یا جبرئیل است
جبرئیل متعلق است بنا بر جبرئیل است و اندازه را لوی بدین
کنا و لفظی متعلق است بنا بر جبرئیل است و است متکلم
میدانم که کجاست برود و کجا جبر و در هر جبر است میکند
آن است که ای بعد از اندازه کنا با آن در هر جبر است

King Saud University

Copyright © King Saud University